



نهضت شعوبه
ونتياج سياسي واجتماعي آن

نوشتہ

سید محمد

(دکتر در تاريخ)

پرويشگاه علوم انساني و معنوي
پرتال جامع علوم انساني



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي

پرتال جامع علوم انساني

نهضت شعوبیه و نتایج سیاسی و اجتماعی آن

۱ - نتایج سیاسی

نهضت شعوبیه در قرن سوم هجری بی‌نهایت شدت یافت و عاملی که به این نهضت کمک کرد سهل‌انگاری و تسامح خلفای عباسی بود. زیرا آنها فقط برای دین اسلام تعصب داشتند نه برای عرب، بازندقه و کفرستیزی می‌کردند ولی چندان کاری به جنبشهای شعوبیان و تعصب نژادی ایرانیان نداشتند و سبب آن بود که بعضی خلفای عباسی (هجین) بودند، برای توضیح این کلمه گوئیم، اعراب کنیز زادگان را (هجین) می‌خواندند و در لسان العرب ابن منظور بغدادی در وصف هجین چنین آمده است: «الهجنة من الکلام ما یعیبک و الهجین العربی بن الامة لانه معیب» یعنی هجنه در سخن عیب است و هجین عربی باشد که مادر او کنیز است زیرا او دارای عیب و نقص است.^۱

ابن عبدربه می‌نویسد: «بنی امیه زاده کنیز را خلیفه و حاکم نمی‌کردند و معتقد بودند که آنها در خور حکومت عرب نیستند»^۲ محمد بن عبدالله بن حسن بن علی نامه سرزنش آمیزی به ابوجعفر منصور نوشت بدین مضمون: «واعلم انی لست من اولاد الطلقاء ولا اولاد اللعناء ولا عرفت فی الاماء ولا حضنتنی امهات الاولاد» الخ^۳ که مجملاً می‌گوید من کنیززاده نیستم

در آغوش برده پرورش نیافته‌ام و مقصودش اینست که تو کنیززاده هستی.
ریاشی شاعر در مذمت کنیز زادگان گوید :

ان اولاد السراری کثروایارب فینا
رب اذخلنی بلاداً لأری فیها هجینا^۴

یعنی: کنیززادگان میان ما فزونی یافتند، خداوند! مرا به شهری فرست که در آنجا کنیززاده نه بینم. با وجود این مذمت‌ها و نکوهشها همانطور که متذکر شدیم در عصر عباسیان اغلب خلفا کنیززاده بودند چنانکه همیزران مادر هادی و هارون و سلامه بربری مادر ابوجعفر منصور و مراجل مادر مأمون و مارده مادر معتصم و قراطیس مادر واثق و شجاع مادر متوکل کنیز بودند.^۵ خلفای عباسی بر اثر معاشرت با ایرانیان تعصب عربی را کم کرده بر تعصب دینی افزودند. در اینجا باید بگوئیم که نهضت ابو مسلم و انتقال حکومت از امویان به عباسیان دو نتیجه مهم در برداشت، نخست اینکه این جنبش مبدأ نهضتها و جنبشهای ملی دیگری در خراسان و سیستان گشت، دیگر اینکه این نهضت که منجر به تأسیس دولت عباسی گردید عناصر ایرانی را در سازمان کشوری و لشکری خلافت داخل کرد و دربار عباسیان دیگر دربار متعصب و عربی خالص نبود بلکه عناصر مدنیت و فرهنگ ایرانی در آن وارد شد.^۶ و ایرانیان در همه شئون سیاسی و اجتماعی پیشرفتهای زیادی حاصل کردند. وزیران آل عباس بیشتر ایرانی و از طبقات دانشمندان و فرهنگ دوست به شمار می‌رفتند. نخستین وزیری که برگزیده شد ابوسلمه^۷ خلال وزیر ابوالعباس سفاح ایرانی و از موالی بود و او را وزیر آل محمد نامیدند.^۸ همچنین ابویوب موریانی وزیر منصور عباسی ایرانی و از مردم موریان اهواز بود.^۹ یعقوب بن داود وزیر مهدی نیز ایرانی بود. یحیی بن خالد برمکی و پسرانش فضل و جعفر در قسمت عمده‌ای از خلافت هارون زمامدار امور بودند و به اندازه‌ای اعتبار و قدرت پیدا کردند که تدریجاً خاطر خلیفه از آنان به وحشت افتاد و سقوط غم‌انگیزشان را موجب گردید. خالد پدر یحیی نه فقط

در نزد مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) مقامی عالی داشت بلکه در سپاه ابو مسلم نیز سمت فرماندهی داشت. بعدها نزد سفاح راه یافت و بجای ابوسلمه - خلال بدون عنوان وزارت، متصدی دیوان خراج گشت. هنگامی که منصور عباسی می خواست به بنای بغداد بپردازد خالد وزارت او را بعهده داشت و ویرا از ویران کردن ایوان مداین که منصور می خواست از مصالح آن برای بنای بغداد استفاده کند بازداشت.^۹

باگشته شدن ابو مسلم نهضت‌های ملی و مذهبی ضد عرب پایه گذاری شد .

ابو مسلم قائد و رهبر ملی ایران در دوره عباسیان همانطور که قبلا گفته شد با حق ناشناسی منصور خلیفه روبرو شد و با غدروخیانت وی در سال ۱۳۷ هـ. به قتل رسید . بعد از مرگ او، یاد وی چنان در دل دوستداران و شیفتگان او زنده بود که تا چندین سال بعد قیام کنندگانی چون سنیاد مجوس و اسحاق ترك و مقنع و بابک برای نشر دعوت خویش خونخواهی او را مؤثر دانستند و دستداران وی را گرد خود جمع کردند. عده ای ابو مسلم را امام موعود خود دانسته، معتقد به مرگ او نبودند و می گفتند وی زنده است، و سرانجام روزی مراجعت خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. فرقه ای دیگر معتقد بودند که امامت به دخترش فاطمه رسیده است و این گروه را مسلمیه خوانند.^{۱۰} بهر حال قیام‌های سیاسی ضد عرب را که همه هدفی واحد داشتند و آن پایان دادن به حکومت عرب و تجدید عظمت و استقلال ملی ایران بود می توان اجمالا بدین ترتیب ذکر کرد:

الف- نهضت‌های مذهبی ضد عرب نهضت‌های مذهبی ایرانیان در حقیقت

نوعی مقاومت منفی با حکومت عرب بود. این جنبشها که در عصر بنی عباس باشدتی عجیب ادامه یافت، با مقاومت سخت خلفا مواجه گشت و با زحمتی فراوان سرکوب گردید. و چون این نهضتها در تاریخ شعوبیه حائز اهمیت فراوان است به ذکر آنها پرداخته می شود:

بهآفریدیه : در زمان ابو مسلم به آفرید پسر ماه فروزین که بعضی او را از مردم خوفاً خراسان می دانند مذهبی آورد که به عقیده نویسندگان ملل و نحل، مذهب او یکی از چهار فرقه مجوس بشمار می رود و این چهار فرقه عبارتند از: زروانیه، مسخیه، خرم دینیه، بهآفریدیه^{۱۱}. ابن الندیم می نویسد:

« اسلام بر او عرضه کردند و پذیرفت لیکن چون کاعنی پیشه گرفته بود اسلام او پذیرفته نشد. ^{۱۲} از گفته ابوریحان بیرونی چنین برمی آید که به آفرید در پی آن بوده است که کیش مجوس را اصلاح کند و شاید می خواسته است میان دین زردشتی و آئین اسلام سازشی یدید آورد. ^{۱۳} به آفرید برای پیروان خود کتابی به زبان پارسی آورد و در آن احکام و اصول عقاید خود را باز نمود و ازدواج با اقارب و خویشان نزدیک را که در کیش زردشت رواج داشت حرام ساخت. موبدان زردشتی از او نزد ابو مسلم شکایت بردند و اظهار داشتند که وی در دین اسلام و زردشت اخلاص کرده و تباهی آورده است، ابو مسلم او را بوسیله عبدالله بن شعبه در کوههای بادغیس بگرفت و بکشت و شاید علت اینکه نهضت او زمانی دراز دوام نکرد نارضایتی مسلمانان و زردشتیان از او بوده است. ^{۱۴} با وجود قتل به آفرید، طرفدارانش از میان نرفتند و جمعی از پیروانش که به (بهآفریدیان) موسومند کیش خود را حفظ کردند و معتقد بودند که به آفرید به آسمان رفته است و روزی فرامیرسد که با اسب تیره رنگی از آسمان به زمین آید و به انتقام جوئی و کینه خواهی دست بزند ^{۱۵}. درباره ماهیت کیش به آفرید اطلاع درستی در دست نیست طرفداران او به دو اصل معتقد بودند یکی عقیده به رجعت و دیگری عقیده به بعضی اعداد چون عدد هفت. ^{۱۶}

کتابخانه

راوندیه : بعضی این فرقه را منسوب به راوند کاشان و بعضی منسوب به نیشابور می دانند. راوندیه قائل به امامت عباسیان بودند، نخست با کیسانیه یعنی طرفداران محمد حنفیه همگام بودند و بعد از آن فرقه جدا شدند و

به نفع عباسیان تبلیغ کردند. راوندیان قائل به تناسخ و حلول بودند و به ابو مسلم ارادت عجیبی داشتند. ۱۷ صاحب تبصرة العوام می نویسد: (راوندیه اصحاب عبدالله راوندی و آنها را عباسیه یا شیعه آل عباس نیز گویند. آنها امامت را بعد از پیغمبر حق عباس و فرزندان او می دانستند و ابو مسلم را بعضی از این فرقه شمرده اند. اعتقادشان آن بود که امامت به میراث است نه بنص، چنانکه شیعیان گویند و نه به اختیار چنانکه سنیان گویند و گویند بعد از رسول اکرم (ص) امامت از آن عباس بود و ابو بکر و عثمان بر وی ظلم کردند.) ۱۸ هندو شاه صاحبی نخجوانی می نویسد: «جماعتی در خراسان مذهب تناسخ داشتند که جان بنی آدم به قالب فلانکس از اکابر منتقل شده است و خدائی که مطعم و مسقی است منصور است و این جماعت را (راوندیان) گفتند. همه به شهر منصور (هاشمیه نزدیک کوفه) آمدند و گردا گرد قصر او طواف می کردند و می گفتند این کوشک پروردگار ما است. منصور بزرگان ایشان را بگرفت و محبوس کرد. ۱۹ و در جای دیگر می نویسد: «محبوسان را گروهی از راوندیان نجات دادند و با منصور به ستیزه برخاستند و نزدیک بود که بر منصور غالب آیند که معن بن زائده شیبانی که از منصور خائف و متواری بود در آن حال برسید و منصور را نجات داد و بدین خدمت به او از طرف منصور امان داده شد. ۲۰ ولی باید گفت که اظهار علاقه راوندیان به منصور نمایشی بیش نبود و بعد از قتل ابو مسلم، راوندیان سعی داشتند که خود را به منصور نزدیک کنند و همانطور که او با خدعه و نیرنگ ابو مسلم را هلاک کرده بود آنها نیز او را به تدبیر و نیرنگ از میان بردارند. ۲۱ دینوری صاحب اخبار الطوال هم تصریح می کند که راوندیان با ابو مسلم ارتباط نزدیک داشتند و یکی از هدفهای آنها گرفتن انتقام خون ابو مسلم از منصور بود. منصور با وجودی که عده بسیاری از راوندیان را به قتل رسانید ولی نتوانست ریشه آنها را بکلی بر کند زیرا در قیامهای بعدی ایرانیان

چون نهضت مقنع و برازبنده و بابک خرمی و غیره عقاید این دسته بخوبی دیده می‌شود.^{۲۲}

رستاخیر برازبنده - منصور تصویر می‌کرد که باقتل عام راوندیان به شورشهای ضد خلافت پایان داده است، درحالی که چندی نگذشت که علم طغیان در جای دیگر خراسان برافراشته شد. و برازبنده که از طرفداران ابومسلم بود به خونخواهی او قیام کرد وعده زیادی را زیر پرچم سفیدخود گرد آورد. برازبنده با جلب کمک عبدالجبار بن عبدالرحمان ازدی نماینده منصور عباسی در خراسان جمعی از عربان و معتمدان خلیفه را به قتل رسانید و وحشت واضطراب زیادی در بغداد مقرر خلافت ایجاد کرد چنانکه منصور پس از اطلاع از اوضاع گفت :

(خراسان را از طرفداران مائهی کردند).^{۲۳} سرانجام منصور پسر خود مهدی را با سپاهی فراوان به خراسان فرستاد و برازبنده را به قتل رسانید.^{۲۴}

قیام یوسف البرم در سال ۱۶۰ هـ. به روزگار مهدی خلیفه عباسی قیام دیگری در خراسان روی داد و آن نهضت یوسف بن ابراهیم معروف به (البرم) بود او مردم را به امر بمعروف و نهی از منکر دعوت می‌کرد و به قول فان فلوتن محقق معروف هلندی جزاین مقصودی نداشت.^{۲۵}

رستاخیر یوسف دوام چندانی نکرد و در همان سال بوسیله یزید عامل خلیفه در خراسان گرفتار آمده و به بغداد فرستاده شد و در آنجا به قتل رسید. طبری می‌نویسد : (مهدی خلیفه عباسی در آن روز بقدری خشمگین بود که به یوسف دشنامهای غلیظ می‌داد و ناسزا می‌گفت).^{۲۶}

سنباده سنباده پیروان سنباد مجوس هستند. سنباد در یکی از قرای نیشابور بنام (آهن) ساکن بود و ثروت و مال و مکنتی داشت.^{۲۷} ابن طقطقی می‌نویسد :

« سنیاد از پروردگان ابومسلم بود و در روزهای آخر عمر ابومسلم که او برای کشته شدن نزد منصور می‌رفته سمت نیابت او را داشته است . » ۲۸
 خواجه نظام‌الملک وزیر می‌نویسد : « سنیاد دعوی کرد که رسول ابومسلم است به مردمان عراق و گفت ابومسلم را نکشته‌اند ولیکن قصد کرد منصور به کشتن او و اوانام مهین خدایتعالی بخواند کبوتری گشت سفید و از میان بپرید و او در حصار ایست از مس کرده و بامهدی و مزدک نشسته است و اینک هر سه بیرون می‌آیند و مقدم ابومسلم خواهد بود . . . » ۲۹

و در جای دیگر می‌نویسد : « هر گاه با کبران خلوت کردی گفتی که دولت عرب شد که من در کتابی خوانده‌ام از کتب ساسانیان و به من رسیده بود و من باز نگردم تا کعبه را ویران نکنم که او را بدل آفتاب برپای کرده‌اند ما همچنان قبله دل خویش آفتاب را کنیم چنانکه در قدیم بوده است و باخرم دینان گفتی که مزدک شیعی است و شما را می‌فرماید که با شیعه دست یکی دارید و خون ابومسلم باز خواهید و با کبران گفتی با شیعیان و خرم‌دینان، و هر سه گروه را آراسته می‌داشتی . »

شاید سخنان نظام‌الملک درباره سنیاد خالی از تهصب نباشد ولی بنظر می‌رسد که آراء و عقاید او با آراء و عقاید فرقه بومسلمیه و دسته‌ای از راوندیه تفاوت چندانی نداشته است . ۳۰ سنیاد هفتاد روز نهضت کرد و لشکری در کب از صد هزار تن زردشتی و مزدکی و غلاة شیعه و خرم دینی فراهم آورد و می‌خواست حکومت خلیفه را براندازد و خانه کعبه را ویران کند . ۳۱
 بنا به گفته طبری ، : « بیشتر یاران سنیاد مردم کوهستانی بودند منصور عباسی جمهور بن مسرار عجللی را با ده هزار کس به جنگ آنها فرستاد و در بیابانی میان همدان و ری دو طرف بهم رسیدند و جنگ کردند و سنیاد شکست خورد و بیش از شصت هزار تن از پیروانش کشته شدند و فرزندان او را به غلامی فروختند و خودش بدست لوانان طبری میان طبرستان و قومس به قتل رسید . » ۳۲
 روایت دیگری حکایت دارد که سنیاد به سوی طبرستان گریخت و از اسپهبد

خورشید شاهزاده طبرستان یاری خواست. اما در راه بدست یکی از کسان اسپهبد که نامش طوس بود گشته شد. سرش را نزد خلیفه فرستادند که موجب خرسندی او گشت. ۳۳

قیام خونین و کوتاه سنیاد اگر چه بزودی فرونشست اما شعله‌ای که او برافروخت، بزودی به آتش سوزانی مبدل شد که زبان‌های آن کاخ بیداد خلفا را قرن‌ها در کام خود فرو گرفته و می‌سوزانید.

اسحاق ترك - دیگر از کسانی که به خونخواهی ابومسلم قیام کرد اسحاق بود بعضی او را از نسل زید بن علی و مدعی امامت پنداشته‌اند او ظاهر امر دی عامی بود ابومسلم او را به ماوراء النهر فرستاده بود و چون وی چندی در میان ترکان آن حدود زیسته بود لقب (ترك) یافته بود. ۳۴ بعد از گشته شدن ابومسلم، اسحاق باز به ماوراء النهر رفت و در آنجا با فرقه‌های رزامیه و بومسلمیه که از هواداران ابومسلم بودند و او را زنده می‌پنداشتند متحد شد ۳۵ بعضی از زرتشتیان آن حدود را نیز با خود همراه کرده و به آنان چنین وا می‌نمود که فرستاده زردشت نیز هست و مدعی بود که زردشت زنده است و به موقع خود بار دیگر ظهور خواهد کرد. ۳۶

اسحاق می‌گفت که ابومسلم در کوه‌های ری پنهان است و چون هنگام ظهور فرا رسد بیرون خواهد آمد. ۳۷ نهضت اسحاق دوامی نیافت و از عاقبت او هم اطلاع درستی در دست نیست.

استاد سیس - هنوز خاسطره نهضت دلیرانه و خونین سنیاد مجوس از خاسطره‌ها محو نشده بود که استاد سیس از مردم بادغیس هرات قیام کرد. البته این قیام ظاهرآ با خونخواهی ابومسلم ارتباطی نداشت بلکه مانند قیام به‌آفرید برای تجدید و اصلاح کیش زردشت بود. ۳۸

نهضت وی بسال ۱۵۰ هجری در خراسان روی داد و در اندک مدتی سیصد هزار مرد جنگی بیاری او برخاستند. ۳۹ کارش بالا گرفت و بسیاری از امیران

محلی اطاعت امر او را پذیرفتند وی برسیستان، هرات، بادغیس دست یافت و تا مرورود پیش رفت و چندبار سپاهیان خلیفه را که به دفع وی آمده بودند شکست داد. استاد سیس با وجود دعوی مسلمانی درنهمان مجوسی بود و ظاهراً بعد از قیام، خود را موعود زرتشت خواند و در صدد برآمد که مانند بهافرید در آئین مزدیسنان تجدید نظر کند. ۴۰

پیش از شروع دعوت خویش در سیستان نفوذ و قدرت فراوان داشت و حتی وقتی از شناسائی مهدی به ولیعهدی منصور عباسی سرباز زده بود. ۴۱ بدستور مهدی که ولایت خراسان را به عهده داشت خازم بن خزیمه مأمور دفع او شد و در جنگی سهمگین که روی داد وی و کسانش اسیر شده به بغداد روانه شدند و در آنجا به قتل رسیدند. ۴۲ ابن اثیری نویسد: (گفته اند که اونیای مأمون و پدر مراجل بود که مادر مأمون است و پسر استاد سیس بنام (غالب) خسال مأمون و هسان کسی است که بهمدستی وی فضل بن سهل ذوالریاستین را کشت ۴۳) و با آنکه مأمون تقریباً بیست سال بعد از خروج استاد سیس به دنیا آمده احتمال دارد که این گفته صحت داشته باشد. ۴۴ در حالی که عده ای دیگر در صحت این روایت شک کرده اند.

مقنع - مهمترین قیام ملی ایرانیان که بر ضد عرب صورت گرفت قیام هاشم بن حکیم یا عطاء حکیم معروف به مقنع بود. هاشم در دوران خلافت منصور و مهدی به خونخواهی ابومسلم قیام کرد و جمعیت انبوهی از طرفداران ابومسلم که هنوز پس از ده سال که از مرگ او می گذشت از کشته شدنش خشمگین بودند و همچنین ایرانیان ناراضی از دستگاه خلافت عباسیان، گرد او فراهم آمدند و وی را یاری و همراهی نمودند. هاشم مردی بود از روستای مرو ازدهی که آنرا (کازه) می گفتند. او در آغاز به کازری مشغول بود، بعدها دبیر عبدالجبار خلیفه ابومسلم کشت و در جنگی یک چشم وی آسیب دید. ۴۵ او به فرا گرفتن دانش پرداخت و از هر علمی بهره ای گرفت. از فنون

شعبده‌بازی و طلسمات نیز معرفت فراوان حاصل کرد و کتابهای بسیار از پیشینیان بخواند بطوریکه به گفته مؤلف تاریخ بخارا (در جادوی بغایت استاد شد) ۴۶. صاحب کتاب تجارب السلف در حالیکه گفته اش درباره مقنع خالی از کینه و رزی نیست درباره او می‌نویسد :

« مردی بود يك چشم، کوتاه بالا از مرو بغایت بدشکل ، رویی از زر ساخت و آن را بر روی خود بست تا مردم قبح صورت او نه بینند و دعوی خدایی کرد و می گفت خدای تعالی آدم را بیافرید و خود در صورت آدم رفت و از صورت آدم در صورت نوح رفت تا به ابو مسلم خراسانی رسید و بعد از ابو مسلم در صورت من آمد و مذهب تناسخ داشت و خلقی عظیم را از راه برد چنانکه هر گاه او را بدیدندی در آن جهت که او بودی بر مقتضای :

و اینما كنت من بلاد فلی الی وجهك التفات

سجده کردند و خود را هاشم نام نهادی و اتباع او در مضایق گفتندی : یا هاشم اعنا و ماہ مقنع مشهور است و آن چنان است که به زمین نخشب از بلاد ماوراءالنهر چاهی بود که مقنع به سحر جسمی ساخت بر شکل ماهی چنانکه دیدند که آن جسم از آن چاه بر آمد و اندکی ارتفاع یافت و باز به چاه فرورفت و چون خبر ظهور او به مهدی رسید لشکری جهت دفع او نامزد کرد. مقنع در قلعه گریخت و لشکر مهدی قلعه را حصار دادند و مدتی دراز در کشید و اتباع مقنع ملول گشتند و بیشتر امان خواستند و از قلعه فرود آمدند و اندک قومی با او بماندند. روزی آتشی عظیم بر افروخت و یاران خود را گفت هر که می‌خواهد به آسمان رود خود را به این آتش دراندازد و خویشتر را بازن و فرزند در آتش انداخت تا در دست لشکر مهدی نیفتد و چون سوخته شد در قلعه بگشودند و در قلعه هیچ نیافتند ۴۷. زندگانی و سیمای واقعی مقنع را نمی‌توان از گفته‌های مورخان اسلامی دریافت زیرا وی که می‌خواست با آئین تازه خود ضربت بزرگی بر اسلام وارد آورد و از

این راه به سلطه عربان پایان دهد، طبیعی است که از نظر آنسان مقنع مردی حادثه جو بوده و اعمال و رفتارش را به بدی یاد کرده اند. چنانکه درباره نقابی که بر چهره داشته است این مورخان سبب را زشتی صورت او نوشته اند در حالی بارتولد Barthold روسی می نویسد:

« این مرد همواره نقاب سبزرنگی بر چهره می کشید و می گفت اشخاص فانی تجلی و پرتو چهره او را تحمل نمی توانند کرد. بهمین علت عربها او را بنام مستعار المقنع یاد می کردند. دشوار است انسان با یاری مواد و مآخذ این گفته را که وی از بدتر کیسی و بدشکلی چهره اش را زیر نقاب پنهان می کرد ثابت کند. ۴۸ و درباره ماهی که مورخان اسلامی نوشته اند که با شعبده و سحر و جادو چنین ماهی را ظاهر می ساخته است، باید گفت اگر چه چگونگی آن اکنون بخوبی معلوم نیست ولی این جادویی در واقع استعمال بعضی قواعد ریاضی و فیزیک و شیمی بود چنانکه بعدها از ته آن چاه که به نخشب بود کاسه بزرگی پر از جیوه (زئبق) بیرون آوردند. ۴۹ ماه نخشب را شاعران ایران و عرب مکرر در سخنان خویش یاد کرده اند و همچنین این ماه به نامهای ماه کش، ماه سیام، ماه کاشغر یا ماه مقنع و ماه مزور معروف بوده است. ۵۰ پیروان مقنع را سفید جامگان (المبیضه) نامیده اند و درباره جامه سفید شعار آنها هم عقاید مختلفی وجود دارد. بعضی می نویسند چون عباسیان جامه سیاه می پوشیده اند، پیروان مقنع به ضدیت آنها لباس سفید به تن می کردند. بعضی دیگر عقیده دارند که مقنع به پیروان خود دستور داد برای امتیاز از مردم دیگر جامه سفید بپوشند. ۵۱ و برخی نیز معتقدند که جامه سفید لباس روحانیان بعضی از مذاهب چون مانویان بوده است و چون در این موقع مانویان در بین النهرین بسیار بودند شاید بدان جهت لباس سفید در میان پیروان مقنع متداول شده است. ۵۲ در هر حال سفید جامگان بعد از مقنع تا قرنهای در ماوراء النهر می زیسته اند چنانکه ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی که در قرن چهارم هجری می زیسته است در تاریخ بخارا می نویسد: « هنوز

آن قوم مانده‌اند در ولایت کش و نخشب و بعضی از دیه‌های بخارا چون کوشک عمر، کوشک خشنوان و دیه زرمان. بهمان دین و بند،^{۵۳}

خرم دینان و قیام بابک - خرم دینان ظاهراً باقیمانده پیروان مزدک بودند که افوشیروان نتوانسته بود همه آنها را از میان بردارد و خسرو پرویز و جانشینانش هم بر اثر گرفتاریهای که داشتند از قلع و قمع آنها غافل ماندند. خرم دینان در گرگان، دیلمان، آذربایجان، ارمنستان، همدان، ری و اصفهان مسکن داشتند و به مبارزات خود علیه اعراب و حکومت عباسی دست زدند. از زمان مهدی عباسی بود که تازیان مفهوم دعوت خرم دینان را دریافتند، آنان نیز مانند همه فرقه‌های دیگری که بر ضد خلفاء قیام می‌کردند سعی نمودند خون ابومسلم را بهانه نمایند.^{۵۴} در سیاست‌نامه چنین آمده است: «در ایام خلیفه مهدی، باطنیان گرگان که ایشان را (سرخ علم) خواندند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است. ما ملک بستانیم و پسر او ابوالعزا را مقدم خویش کردند و تازی بیامدند. حلال و حرام را یکی داشتند و زنان را مباح کردند و مهدی‌نامه نبشت به اطراف به عمر بن العلاء که والی طبرستان بود [که] دست یکی کنید و به حرب ایشان روید، برفتند و آن جمع پراکنده شدند و در آنوقت که هارون الرشید به خراسان بود. بار دیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیه اصفهان و مردم بسیاری از همدان و ری بیرون آمدند و با این قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود. هارون، عبدالله بن مبارک را از خراسان بایست هزار سوار به حرب ایشان فرستاد، ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خویش باز شدند،^{۵۵} ابن الندیم خرم دینان را اتباع مزدک می‌داند و می‌گوید که: «مزدک به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در جستجوی لذات باشند و در خوردنی و نوشیدنی بر خود سختی روا ندارند دوستی و یاری را پیشه خود سازند و با استبداد مبارزه نمایند. زنان و خانواده‌ها را مشترک بدانند. با اینهمه آنها رفتار و کردار پسندیده دارند و در پی کشتن و آزار کسی بر نمی‌آیند،^{۵۶} ابن اثیر در حوادث

سال ۲۰۱ - ه می نویسد: «ایشان از فروع مجوسند و مردانشان مادر و خواهر و دختر خود را به نکاح خویش در می آورند و آنان را بهمین جهت خرمی گویند و به آئین تناسخ معتقدند و گویند که روح از حیوان به غیر حیوان نقل می کند. « مقدسی می نویسد: «از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان برافرازند خودداری می کنند، به پاکیزگی بسیار معتقدند، میل دارند بانر می و نیکوکاری با مردم معاشرت کنند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز می دانند. «^{۵۷} در باره عقاید مذهبی خرم دینان میان مورخان و محققان ادیان و مذاهب اختلاف نظر وجود دارد، با این وجود از مجموع آراء و عقاید مختلف می توان چنین استنباط کرد که آنها به تناسخ معتقد بودند و این اعتقاد یکی از ارکان عقاید خرم دینان است و باید گفت بیشتر فرقه هایی که بعد از اسلام برضد تازیان قیام کردند به تناسخ معتقد بودند و در حقیقت این اعتقاد دستاویزی بوده است برای کسانی که می خواستند خود را جانشین قهرمانان و مردان تاریخ این سرزمین معرفی کنند و یادگار گذشته این دلاوران را زنده بدارند.^{۵۸}

نخستین بار که نام خرم دینان در تاریخ آمده بنا به گفته خواجه نظام الملک در سال ۱۶۲ هجری در زمان خلافت مهدی عباسی است. در این زمان خرم دینان تازی پیش رفتند و در برابر سپاهیان عرب پایداری و مقاومت زیادی کردند. در زمان هارون الرشید خرم دینان بار دیگر قیام کردند و عده زیادی از مردم اصفهان، ری، همدان به آنان پیوستند و در برابر عبدالله بن مالک سردار خلیفه پراکنده شدند.^{۵۹}

مدتها بود که خرم دینان برضد تازیان برخاسته بودند ولی قیامشان چندان خطرناک نبود. با ظهور بابک، نهضت خرم دینان به صورت قیامی مسلحانه و پیگیر در آمد و سرزمین آذربایجان و کوهستانهای ناحیه بد (جنوب دشت مغان امروز) مرکز این قیام ملی گردید.^{۶۰} خرم دینان دودسته بودند گروهی که پیرو جاویدان پسر شهرک (باسهل) استاد و پیشوای بابک بودند، آنان را

جاویدانیان یا جاویدانیه می گفتند و گروهی دیگر که پیرو بابک بودند آنها را بابکیان یا بابکيه می خواندند. ۶۱

بابک خرم دین - مورخان درباره نسب بابک و آئین او اختلاف دارند. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری او را از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابو مسلم می داند و وی را به فرقه خرمیه یا خرم دینان نسبت می دهد ۶۲ ، سمعانی در کتاب (انساب) خود نام پدر بابک را مرداس می نویسد که ظاهراً از دو جزء فارسی (مرد) و (اس) تشکیل شده و به معنی مردم خوار است ۶۳ . ابن الندیم مؤلف الفهرست که گفته اش خالی از بغض و کینه نیست. پدر بابک را مردی روغن فروش می داند که به حرام با مادر او که زنی بک چشم بوده در آمیخته و بابک را بوجود آورده است . ۶۴ استاد فقید سعید نفیسی می نویسد : « تاریخ نویسان ایرانی و عرب که در دوره های اسلامی تألیف کرده اند در هر موردی که يك تن از پیشوایان اجتماعی و سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته اند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بد دینی و کفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره گرامیش را به تهمت ها و افتراهای بسیار زشت آلوده اند و تعصب ایشان را کور و کر و دروغ زن کرده است. درباره بابک خرم دین نیز همین معاملت را روا داشته اند ، اما در این زمان که ما از آن تعصب جاهلانۀ خلیفه پرستی و پذیرش استیلای بیگانگان وارسته ایم و به دیده حقیقت جوئی و حق بینی بر تاریخ دیار خویش می نگریم بر ما آشکار است که این مردان بزرگ ایران را اندیشه ای جز رهایی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای پیاپی که مخصوصاً در سیصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران در تاریخ نیاکان خویش می بینیم جز برای رهایی ایران از آن قید جانکاه نبوده است . » ۶۵ بابک مردی دلیر و بیباک بود و نهضت او نهضت روستائیان و مردم محروم ایران در برابر ظلم و ستم بیگانگان

بود. او به موجب وصیت جاویدان بن شهرک یا چنانکه در روایات آمده است به اهتمام زن جاویدان، رهبری خرم دینان را بهمه گرفت.^{۶۶} طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد: «در این سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بد بودند و دعوی کرد که روان جاویدان در او دمیده شده است.»^{۶۷} عده پیروان بابک را که بیشتر از مردم آذربایجان و دیلمان بودند تا سیصد هزار تن نوشته اند.^{۶۸}

قیام بابک در حدود ۲۲ سال بطول انجامید و سرداران بزرگی چون یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد و محمد بن حمید طوسی و غیره را مغلوب ساخت و افراد بیشماری را بکشت. مسعودی می نویسد:

«در طول ۲۲ سالی که قیام بابک بطول انجامید به کمترین قول پانصد هزار تن از امراء و رؤسا و سایر طبقات به قتل رسیدند.»^{۶۹} قیام بابک در آغاز مصادف با خلافت مأمون عباسی بود و مأمون بواسطه گرفتاریهای خود که از جمله مسأله ولایت عهدی علی بن موسی الرضا (ع) و توطئه هانی که ایرانیان بر ضد دستگاه خلافت تهیه کرده بودند نتوانست به دفع بابک بپردازد و جنبش او را سرکوب کند و همین موضوع فرصت مناسبی برای بابک بود که بر قدرت و قوت خود بیفزاید و سپاهیان خلیفه را منهدم کند و از میان ببرد.

در سال ۲۲۰ - ه معتمد عباسی، خیدر بن کاوس امیرزاده اشروسنه معروف به (افشین) را به جنگ بابک فرستاد. افشین در بغداد برای برانداختن اساس خلافت و ایجاد دولتی ایرانی کوشش داشت و با مازیار و بابک دو ایرانی پای بند به آئین ایران باستان و دشمن خلفا، دوستی داشت و با آنان همکاری می کرد ولی چون مردی جاه طلب بود برای اینکه بتواند به تنهایی به رؤیایها و آرزوهای طلائی خود جامه عمل ببوشاند پیشنهاد معتمد را پذیرفت.^{۷۰} می نویسد:

«معتمد با اقرار گذاشته بود هر روز که به جنگ رود ده هزار درم به او

بدهد و هر روز که به جنگ بیرون نرود پنجهزار درم او را باشد و هنگامی که می رفت هزار هزار درم به او بخشید. و این موضوع اهمیت قیام بابک و نگرانی شدید دستگاه خلافت را از او آشکار می کند^{۲۱}. افشین مدت سه سال بانبروی بابک در حال جنگ بود گاهی با او مدارا می کرد و گاهی سخت می گرفت، سرانجام از افشین شکست خورده به کوههای ارمنستان متواری گردید. سهل بن سنباط حکمران ارمنستان که از ماجرای ورود بابک به حدود ارمنستان آگاهی یافت به دیدار اورفت و وی را با لطف و احترام فراوان به سرای خویش دعوت کرد.

آنگاه روزی باتمانی قبلی که با افشین کرده بود، بابک را تسلیم سپاهیان وی نمود^{۲۲}. بابک که به خیانت و غدیر سنباط آگاهی یافت بدو گفت: « مرا به این جهودان ارزان فروختی اگر مال و زر می خواستی بیش از آنچه اینان دادند می دادم»^{۲۳}. معتصم از دستگیری بابک بسیار شاد شد و افشین را بنواخت. بابک را در قاپول پنج فرسنگی سامرا برفیلی خا کستری نشاندهند و لباسی زیبا و کلاهی از پوست سمور بر او پوشیدند و تحت محافظت هزاران سوار و پیاده در سامرا نزد معتصم بردند. معتصم، نودنود جلاد را گفت تا دوست و دوپای بابک را قطع کند. بابک در حین اجرای سیاست و قطع شدن اعضای بدن صبر بسیار کرد و باخون خود چهره اش را سرخ نمود و به معتصم گفت: «من روی خویش را از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نکویند که رویش از بیم زرد شد»^{۲۴}. سپس معتصم فرمان داد پیکر بابک را بر چوبی بلند در پایان آبادی سامرا بردار کشیدند و جایگاه آن تا امروز معروف به چوب بابک (خشبة بابک) است^{۲۵}. پیروان بابک در بیزانس پناهگاه مناسبی یافته و امپراطور روم شرقی را بر ضد خلیفه عباسی و ادار به حمله کردند. بنا بر روایت طبری وقتی که کار بر بابک سخت شد او نامه ای به ثوفیل بن میخائیل امپراطور روم شرقی نوشت و او را برای حمله به ایران تشویق کرد. ثوفیل با هفتاد هزار مرد جنگی که جماعتی از خرم دینان نیز در سپاهیان

بودند، به ایران لشکر کشید و (زبطره) از بلاد مرزی اسلام را آتش زد و شهر را غارت نمود و زنان و کودکان را اسیر کرد در این هنگام بابک گرفتار شده بود، خرم‌دینان تسلیم نشدند و در قسطنطنیه به ترتیب دسیسه و توطئه بر ضد خلافت پرداختند.^{۷۶} نکته‌ای که در اینجا لازم است یاد آوری شود قدرت و نفوذی است که ایرانیان مهاجر در پایتخت امپراطوری بیزانس بدست آورده بودند. از گفته مورخان غربی چنین برمی آید که در قسطنطنیه عده‌ای از ایرانیان می‌زیسته‌اند.^{۷۷}

ب - نهضت‌های ملی ضد عرب

شورش مازیار - هنوز ماجرای بابک تمام نشده بود، که مازیار بن قارن شاهزاده طبرستان آئین خرمی پیش گرفت و با پیروان خویش که (سرخ‌علمان) خوانده می‌شدند سر به شورش برداشت.^{۷۸}

شورش مازیار برای ستم‌دیدگان ایرانی که جور و ستم فراوان از عاملان عرب‌دیده بودند، راه مفر و روزنه‌ امید می‌بود. مازیار بن قارن از خاندان سوخراپهلوان دربار فیروز پادشاه ساسانی یکی از هفت خاندان معروف دوره ساسانی بود که از سال ۵۶۵ میلادی نیاکانش با رتبه اسپهبدی در طبرستان حکومت داشتند. چون پدرش قارن در گذشت حکومت طبرستان به عمویش رسید. مازیار به درگاه مأمون عباسی رفت و مورد نوازش و اکرام خلیفه قرار گرفت. مأمون نام او را محمد گذاشت و کنیت ابوالحسن بدو داد،^{۷۹} و بر نواحی طبرستان و رویان و دماوند والی گردانید. ^{۸۰} خلیفه نامه‌ای به عمومی وی نوشت که طبرستان بوی تسلیم کند. مازیار در طبرستان با مخالفت عمومی خود روبرو شد و چون به دسیسه و توطئه او آگاهی یافت به قتلش رسانید.^{۸۱} و تمام قلمرو نیاکان خویش را تصرف کرد و خود را کیل کیلان و اسپهبد اسپهبدان و پتشیخوار گرشاه نام نهاد. اما به ظاهر فرمانبردار خلیفه بود. چون طبرستان جزء قلمرو طاهریان که امرای خراسان بودند محسوب

می شد مازیار می بایست خراج خود را به آل طاهر بپردازد.^{۸۲} در دوران خلافت معتصم عباسی، به سبب اختلافی که با طاهریان یافت از فرستادن خراج طبرستان به نزد عبدالله بن طاهر خودداری کرد و یک چندان خراج را بیواسطه به درگاه خلیفه می فرستاد، تا اینکه به تحریک افشین که او هم با طاهریان عداوت و دشمنی داشت و ظاهراً طمع در امارت خراسان کرده بود، از فرستادن خراج خودداری کرد و در سال ۲۲۴- ه آشکارا بر خلیفه خروج نمود و آئین سرخ علمان در پیش گرفت و کشاورزان را وادار کرد که بر ارباب مسلمان خویش بشورند و اموال آنان را به غارت برند. به دستور معتصم عباسی، عبدالله بن طاهر، امیر خراسان عموی خویش، حسن بن حسین را بالشکری به دفع او فرستاد. معتصم نیز از مرکز خلافت عده ای به دفع او گسیل داشت، مازیار پیش از جنگ و ظاهراً به خیانت کوهیار برادر خویش بدست حسن اسیر شد، او را به سامره بردند و معتصم پس از محاکمه ای که از او کرد دستور قتلش را صادر کرد. او در محاکمه صریحاً گفته بود که: «من و افشین و بابک هر سه از دیرباز عهد و پیمان کرده ایم که دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهانداری به خاندان کسرویان نقل کنیم»^{۸۳} جسدش را نزد یک جسد بابک بردار زدند^{۸۴}. ابو منصور بغدادی صاحب کتاب الفرق بین الفرق از فرقه ای بنام مازیاریه نام می برد که ظاهراً تا اواسط قرن پنجم هجری باقی بودند.^{۸۵}

قیام افشین - اشروسنه در ماوراءالنهر میان سیحون و سمرقند واقع بود و شهر بزرگش را بلسان می گفتند و از جمله شهرهای پنجیکت بود. فرمانروایان آن ولایت که افشین لقب عمومی آنها بود در شهر پنجیکت مقرر داشتند. آئین آنان ظاهراً سمنی یا مانوی بود و سمنی ها پیرو آئین بودا بودند.^{۸۶} مانند اعراب دوره جاهلی صورتهایی را که می ساختند، می پرستیدند و بتان راقبله خود قرار می دادند و معتقد بودند که پرستش بتان موجب تقرب و نزدیکی به خدا است.^{۸۷} بعضی قرائن نشان می دهد که شاهزادگان اشروسنه، مانند

برمکیان بلخ آئین بودا داشته‌اند و بتانی که در خانه افشین یافتند تا حدودی این مطلب را تأیید می‌کند. سرزمین اشروسنه تا پایان حکومت بنی‌امیه از دستبرد عربان مصون ماند، در ایام مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، نصر بن سیار والی خراسان بدانجا لشکر کشید لیکن کاری از پیش نبرد.^{۸۸}

در سال ۲۰۷ - ۵ احمد بن ابی خالد احوال به فرمان مأمون عباسی بدانجا لشکر کشید و شهر را در محاصره گرفت و آنجا را متصرف شد و کاوس بن سارخره و پسرش خیدر را دستگیر و روانه بغداد کرد. مأمون آنها را به عنوان گروگان نگاه داشت تا آنکه کاوس بمرد و خیدر وارث مقام و لقب پدر گردید و به (افشین) موسوم شد. افشین کوشید از این پس در دستگاه خلافت قدرتی بهم رساند و حکومت خراسان و ماوراءالنهر بدو سپرده شود. برای رسیدن به مقصود، مانند سرداران اسلام در کاب خلیفه مشغول جنگ شد و چندی در مصر برای مأمون به نبرد پرداخت،^{۸۹} و به مقام سپهسالاری رسید.^{۹۰} و چنانکه گفتیم با غدرو حيله توانست به طغیان بابک خرم‌دین پایان دهد و او را دست بسته تسلیم دشمن کند و همین امر موجب ننگی برای او شد، چنانکه تاریخ وی را مردی جاه طلب و حریص و این‌وقت می‌شناسد و سیاست ماکیا ولی او را تقبیح می‌کند. افشین با اینکه در دستگاه معتصم قدرت فراوان داشت، در باطن با عرب دشمن بود و این جنس را قویاً دشمن می‌داشت. در حقیقت تنفر افشین از عرب کاملاً مربوط به نهضت شعوبیه و تعصب عجم بر ضد عرب بود.^{۹۱} افشین همیشه می‌گفت اگر بر عرب دست یابم سر بزرگان آنها را خرد خواهم کرد.^{۹۲} قاسم بن عیسی عجلی معروف به ابودلف از قبیله نزار و از بزرگان عرب بشمار می‌آمد، او یکی از سران سپاه معتصم و به ریاست طایفه خود که (عجل) باشد منصوب بود. همچنین ریاست قبیله ربیعیه را بر عهده داشت و بقول مسعودی مردی شجاع و کریم بود.^{۹۳}

تنوخی در کتاب الفرج بعد الشدة می‌نویسد:

دافشین ابودلف را گرفت و باز نهجیر و غل آهنین بست و بر نطعش نشانید

و با نهایت خشم به او خطاب می کرد و سرزنش و ملامتش می نمود و نزدیک بود پنجه به خونش ببرد. احمد بن ابی دواد که عرب و شغل قضا در زمان مأمون و معتصم داشت بر آن حادثه آگاهی یسافت و نزد افشین شتافت و از هر دوی سخن گفت. سرانجام شفاعت از ابودلف کرد. افشین درخواست او را نپذیرفت و در تصمیم خود در قتل ابودلف راسخ بود. ابن ابی دواد که وضع را چنین دید، تدبیری اندیشید و از قول خلیفه ادعا کرد که من نماینده امیر المؤمنین هستم. مرا نزد تو فرستاد و پیام داد که مبادا در باره ابودلف اقدامی کنی و اگر او را بکشی تو را به قصاص خواهم کشت، سپس ابن ابی دواد نزد معتصم رفت و او را از جریسان کار آگاه کرد. معتصم آن دروغ را پسندید و بخود گرفت و اگر تدبیر و حیلۀ ابن ابی دواد نبود ابودلف بدست افشین کشته می شد. ۹۴

افشین برای کشتن معتصم توطئه ای تهیه دیده بود که عمل نشد و رازش آشکار گردید. چگونگی اطلاع معتصم از کنکاش و توطئه قتل خودش بدین قرار بود: هنگامی که مازیار به اسارت عبدالله بن طاهر درآمد، عبدالله به او مهربانی و ملاطفت بسیار کرد و برای اینکه از اسرار و روابط میان مازیار و افشین اطلاع پیدا کند به او به حد افراط شراب نوشانید تا آنگاه که مازیار در منتهای مستی گفت: « دو روز پیش از آنکه گرفتار شوم افشین بمن پیام فرستاد که وسیله نابودی خلیفه و پسران او را آماده کرده و در ساعت فلان، روز فلان، آنها را به دیار نیستی روانه خواهد کرد. » ۹۵ عبدالله جریان را فوراً به اطلاع خلیفه رسانید. افشین به دستور معتصم به زنجیر کشیده شد و خلیفه مقرر داشت تا او و مازیار را محاکمه کنند. ابواسحاق طاهری و محمد بن عبدالملک زیات و احمد بن ابی دواد را به عنوان قضات داد گناه تعیین کرد، موارد اتهام افشین بدین قرار بود:

۱ - دو کس که در اشرورسنه زندگانی می کردند خانه ای در آنجا پیدا کردند که در آن بتانی برای پرستش وجود داشت این دو، بتان را شکستند

و خانه را مسجد کردند، یکی امام مسجد شد و دیگری امرآذان را برعهده گرفت، افشین چون از موضوع آگاهی یافت هر یک از آن دورا هزار تازیانه زد بحدی که گوشت تن آنها فروریخت، افشین در برابر این اتهام گفت: که میان من و پادشاهان سفد، عهد و پیمان بود که مردم را در کیش خود آزاد گذاریم و امام مسجد و مؤذن چون تعدی کرده بودند واصل آزادی مذهب را رعایت نکرده بودند، آنها را مجازات کردم.

۲ - متهم بود که در خانه اش کتابی مزین و مرصع بنام زراو (زروان) یافته اند که در آن عبارات کفر درج شده است، افشین گفت: کتابی دارم که متضمن آداب ایرانی و پند و حکم پارسی می باشد و من از ادب و حکمت آن استفاده می کنم و به کفر آن کتاب توجهی ندارم. آن کتاب مانند کلیله و دمنه و کتاب مزدک است که مانند آنها در منزل قضات و روحانیان وجود دارد و کسی به آنها اعتراض نمی کند.

۳ - متهم بود که او گوشت حیوان ذبح شده را نمی خورد بلکه حیوان را خفه می کند و از گوشت آن استفاده می برد و نیز هر چهار شبه گوسفند سیاهی را با شمشیر دونیم می کند و در حالی که از میان آن دونیم می گذرد از گوشت گوسفند تناول می کند. افشین گفت: در خانه من پنجره ای نیست که همسایه بتواند از آن داخل خانه را به بیند و بر احوال من اطلاع پیدا کند، بنابراین هر کس چنین شهادتی بدهد از نظر همه، حتی دشمنان من بی اعتبار است.

۴ - متهم بود که اهالی اشروسنه در نامه ای که بوی می نوشته اند او را نیز مثل پدر و نیاکانش (خدای خدایان) می خوانده اند، وی در پاسخ اظهار داشت: مردم اشروسنه به پدر و جدم همین عنوان را می نوشتند و خطاب می کردند و پیش از اینکه مسلمان شوم به من نیز همین عنوان را می نوشتند و من نخواستم آن را لغو کنم تا مبادا در نظر آنها ضعیف جلوه گر شوم و آنها نسبت به من طغیان کنند.

۵- متهم بود که برادرش به کوهیار (برادرمازیار) نوشته بود که جز من و تو و بابک کسی نیست که کیش سپید را (مقصود دین‌زردشت است) یاری کند اما بابک بواسطه حماقت خود را به کشتن داد. تو اگر مخالفت کنی عرب غیر از من کسی را ندارد که تاب ستیز تو را داشته باشد زیرا من سردار سواران دلیر و نیرومند هستم اگر مرا به جنگ تو روانه کنند جز سه گروه که عربها و مغربها و ترکها باشند کسی نمی‌ماند که با ما نبرد کند. اما عرب مانند سنگ است لقمه‌ای جلو او بینداز و سرش را با گرز خرد کن.^{۹۶} مغربها تاب مقاومت و پایداری ندارند و در اندک زمانی پراکنده می‌شوند، اما ترکها ساعتی به نبرد می‌پردازند و وقتی که تیرهای آنها تمام می‌شود آنها را زیر سم ستوران خواهیم گرفت و کیش ما بحال خود بر خواهد گشت و آئین ایران دوباره رونق خواهد یافت. خلاصه اینکه افشین در صدد است دین اسلام را محو و سراسر کشورهای اسلامی را مسخر کند و کیش و آئین و زبان ایرانیان را برقرار سازد، افشین این نامه را انکار کرد و گفت بفرض صحت، اولاً اقدام برادر من به من مربوط نیست، ثانیاً ممکن است او برای فریب و اغفال کوهیار نامه نوشته باشد تا بدینوسیله او را دستگیر کند.

۶- متهم بود به اینکه ختنه نکرده بود، چنانکه شاهدی از قول وی نقل کرد که وقتی گفته بوده است:

د من برای این تازیان هر چه را از آن نفرت داشتم کردم تا آنجا که روغن دنبه خوردم و بر شتر سوار شدم و نعلین نیز بر پای کردم. جز آنکه تا کنون موئی از تنم کم نشده است یعنی نه موی به آهک سترده‌ام و نه ختنه شده‌ام.^{۹۷} افشین گفت: از این ترسیدم که با بریده شدن قطعه‌ای از من موجب هلاک من شود و انگهی ختنه نکردن را مخالف اسلام نمی‌دانم. غیر از این اتهام‌ها، از دعوی مازیار که او را با افشین روبرو کردند معلوم شد که افشین وی را به سرکشی و شورشگری دعوت و تشویق کرده است. با اینکه افشین این دعوی را نیز رد کرد و کار خویش را حيله‌ای دانست که برای بدست آوردن

مازیار بکاربرده است، لیکن در آن داوری که پیش آمده بود وی را نسبت به خلیفه گنهگار نشان می‌داد. او را به زندان بردند و در آنجا از گرسنگی و به قولی از زهرهلاک شد. جسد او را بیرون آوردند و در باب‌العامه بردار کردند، سپس بسوزانیدند.^{۹۸} ابوتمام شاعر که افشین را نخست به کثرت مدح کرده بود در این هنگام که پیکربی جان او را آتش زدند گفت:

مازال سر الکفر بین ضلوعه حتی اصطلی سر الزناد الواری
نار آیساور جسمه من حرها لهب کما عصفت شق ازار (الخ)^{۹۹}

تبریزی می‌نویسد: «افشین از رجال و بزرگان ایران بود که خدمات زیادی به معتصم کرد. او کافر و منافق نبود، حاسدان و سخن‌چینان میان خلیفه و او را برهم زدند و آنقدر کوشیدند تا معتصم او را گرفت و به دار زد، سپس پیکرش را به آتش کشید.» او سپس اضافه می‌کند که: «در این ماجرا احمد بن ابی‌دواد دخالت داشته است».^{۱۰۰}

طاهریان و شعوبیه - طاهریان اصلاً ایرانی و از مردم پوشنگ‌هرات بودند، پیشرفت آنها از زمانی آغاز شد که برای خدمت به مأمون، برادرش امین را کشتند و فرمانروائی خراسان را برای خاندان خود موروثی کردند و چون اعراب هواخواه امین بودند، لاجرم طاهریان بر نیروی ایرانیان تکیه کردند و به نژاد ایرانی خویش افتخار و مباهات نمودند و با اینکه از روی موالات خود را منتسب به اعراب خزاعه و خزیمه کرده بودند چون به خراسان آمدند، هوای استقلال در سرپروراندن می‌خواستند با دربار بغداد قطع ارتباط کنند. برای این کار لازم بود که جانب ایرانیان را بگیرند و سعی کنند که پیوند خود را با آنان محکم و استوار کنند.

همانطور که قبلاً متذکر شدیم طاهر بن حسین بزرگ این خاندان به‌عنوان شعوبی در پاداش نوشتن کتابی در ذکر مثالب عرب سی‌هزارسکه به او جایزه داد.^{۱۰۱} عبدالله بن طاهر که شاعری قوی و پرمایه بود و به شعر عربی علاقه

فراوان داشت و ابوتمام طائی شاعر عرب اورامکرر ستوده و از عراق و خراسان به قصد دیدار و خدمت او شتافته بود ۱۰۲، در مورد تفاخر به نسب و نیاکان خود و اینکه ایرانیان محمد امین را به قتل رسانیده و مأمون را که مادرش ایرانی بود به خلافت برداشتند قصیده‌ای دارد که چنین است :

اقصری عما لهجت به	فراغی عنك مشغول
انا من قد تعرفی نسبی	سلفی الغر البها لیل
و ابی من لا کفاء له	من یسای مجده ؛ قولوا
انظر المخلوع کملکله	و حوالیه المقاولیل
فتوی والترب مضجعه	غال عنه ملکه غول
قاد جیشا نحو نائلة	ضاق عنه العرض والطول
من خراسان مصمصمهم	کلیوث ضمها غیل
و هیوالله انفسهم	لا معازیل ولا میل ۱۰۳

یعنی: بس کن آنچه را که مایه سخن خود کرده‌ای . من وقت و فراغتی ندارم زیرا مشغول هستم . من کسی هستم که نسب مرا تومی شناسی، نیاکان من سفیدرو، بزرگ و شریف، نجیب و کریم بودند . پدر من مانند نداشت مانند او چه شخصی بود، که دارای عظمت و بزرگواری او باشد؛ هان بگوئید؛ نگاه کنید به سینه چاک چاک آن مخلوع (مقصود محمد امین است که بدست طاهر کشته شد) که در اطراف اوقاتلان دلیر جمع شده بودند، او به خاک افتاد و خاک آرامگاه او شد . ملک او را مرگ و بلا در ربود، پدرم سپاهی برای سرکوبی آن بت کشید که طول و عرض زمین بر آن سپاه تنگ شده بود، شمشیرداران خراسان که مانند شیران بیشه هستند جان خویش را در راه خدا داده اند آنها جبان و بی اسلحه نبودند. ۱۰۴ پس از انتشار قصیده عبدالله بن طاهر در میان عربان، محمد بن یزید بر آشت و قصیده‌ای متقابلا سرود. او در بیان علت انشاء این قصیده چنین می گوید:

و هنگامی که این قصیده را شنیدم برای ملت عرب خشمگین شده غرور

مرا گرفت و متأسف شدم که چرا باید يك نفر ایرانی بر عرب مباحات کند ، به عنوان اینکه یکی از پادشاهان عرب را کشته در حالی که آن پادشاه به شمشیر برادر خود کشته شده است نه شمشیر او. از این رومن هم قصیده‌ای متقابلاً با همان قافیه سرودم و ادعای او را رد کردم. ۱۰۵

اینک بیتی چند از قصیده محمد بن یزید نقل می‌شود:

لا یرعک القال والقیل	کل ما بلّغت تضلیل
یا ابن بیت النار موقدها	ما لحاذیه سراویل
من حسین من ابوک و من	مصعب غالتکمو غول
نسب فی الفخر مؤتشب	و ابوات اراذیل
قاتل المخلوع مقتول	و دم المقتول مطلول
ماجری فی عود اثلتکم	ماء مجد فهو مدخول
قدحت فیہ أسافله	فأ عالیه مهازیل

یعنی: «آن‌های وهوی تو را نترساند ، آنچه شنیده‌ای همه دروغ و گمراه کننده است. ای زاده‌آتشکده، لخت و بی‌شلوار، حسین کیست؟ پدرت کیست؟ مصعب (پدر حسین وجد عبدالله بن طاهر) کدام است . به بلا و فنا دچار شوید، نسبت شما در تفاخر و مباحات اشتباه است. پدران تو از جمله اوباش بودند. قاتل مخلوع کشته می‌شود و آن کشته خونخواه دارد آنچه در نژاد شما از فخر و عظمت گفته شده عاریه و بیگانه است.» باید گفت حکومت طاهریان با اینهمه حماسه سرائیها حکومتی صدرصد ایرانی نبود خاصه که این سلسله با همه تظاهری که به نژاد خویش می‌کردند نسبت به فرهنگ و شعار ملی ایران بیگانه و بیعلاقه بودند و به قول دارمستتر Darmesteter آنها نسبت به ایران بیشتر علاقه داشتند تا به آئین و رسوم آن ۱۰۶ ادب پارسی در این عصر با آنکه حنظله بادغیسی به پارسی شعر می‌گفت و دیوانی هم داشت، چون طاهر و جانشینانش به ادبیات ایران بیعلاقه بودند ، پیشرفتی حاصل نکرد. ۱۰۷

صاحب تذکره دولتشاه می نویسد :

« امیرعبداله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد به تحفه پیش او نهاد، پرسید که این چه کتاب است؟ گفت قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کردند. امیر فرمود ما مرد قرآن خوانیم. بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خواهیم، ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا از تصانیف عجم کتابی بیابند جمله را بسوزانند. ۱۰۸»



زیر نویسها :

- ۱- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۶ نقل از لسان العرب
- ۲- عقد الفرید ج ۳ ص ۲۹۷
- ۳- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۸
- ۴- همان مأخذ ص ۲۸
- ۵- المعارف ابن قتیبه ص ۱۲۸
- ۶- تاریخ ایران تألیف اکرم بهرامی ص ۲۲۰ چاپ ۱۳۵۰
- ۷- تجارب السلف هندو شاه صاحبی فخرجوئی به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی ص ۹۸ چاپ طهوری
- ۸- همان کتاب ص ۱۱۷
- ۹- تاریخ ایران دکتر زوین کوب ص ۵۲۳ چاپ ۱۳۴۳
- ۱۰- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۲۳
- ۱۱- الفرق بین الفرق بغدادی ص ۲۱۵
- ۱۲- الفهرست ص ۴۸۳
- ۱۳- دو قرن سکوت ، دکتر زوین کوب ص ۱۴۲ چاپ سوم
- ۱۴- تاریخ ادبیات برون ، ترجمه علی پاشا صالح ص ۴۶۱ و آثار الباقیه بیرونی ص ۲۱۰ چاپ لایپزیک
- ۱۵- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۲۶ نقل از افغانستان بعد از اسلام تألیف عبدالحی حبیبی
- ۱۶- همان مأخذ ص ۲۲۷
- ۱۷- فرق الشیعه نوبختی ص ۶۶ و تاریخ اسلام ، دکتر فیاض ص ۲۱۴
- ۱۸- تبصرة العوام ص ۱۷۸ منسوب به سید مرتضی داعی الرازی الحسینی
- ۱۹- تجارب السلف ص ۱۰۵
- ۲۰- همان مأخذ ص ۱۰۶
- ۲۱- دو قرن سکوت ، دکتر زوین کوب ص ۱۵۱

- ۲۲- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۲ در باره عقاید و آرای راوندیان به کتاب تبصرة العوام و ملل و نحل ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی و فرق الشیعه نوبختی والفصل فی الملل والاهواء والنحل ابن حزم اندلسی ومفاتیح العلوم خوارزمی مراجعه شود .
- ۲۳- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۳
- ۲۴- افغانستان بعد از اسلام ص ۳۱۳
- 25- Van Vloten, Recherches sur la domination Arabe, P. 69
- ۲۶- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۴
- ۲۷- دو قرن سکوت ص ۱۵۲
- ۲۸- الفخری ابن ططقی ص ۱۵۳
- ۲۹- سیاست نامه ص ۱۵۶
- ۳۰- دو قرن سکوت ص ۱۵۷
- ۳۱- ایران بعد از اسلام ، دکتر زرین کوب ص ۴۷۹
- ۳۲- طبری ج ۶ ص ۱۶۸ و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ ص ۱۷۴
- ۳۳- ایران بعد از اسلام ، دکتر زرین کوب ص ۴۸۰
- ۳۴- ایران بعد از اسلام ، دکتر زرین کوب ص ۴۷۸
- ۳۵- الفهرست ص ۴۷۸ چاپ مصر
- ۳۶- افغانستان بعد از اسلام، پوهاند عبدالحی حبیبی ص ۳۰۴
- ۳۷- دو قرن سکوت ص ۱۵۰
- ۳۸- همان مأخذ ص ۱۵۹
- ۳۹- تاریخ ایران ، دکتر زرین کوب ص ۵۴۰
- 40- Van Vloten, Recherches P. 68
- ۴۱- تاریخ ایران ، دکتر زرین کوب ص ۵۴۰
- ۴۲- دو قرن سکوت ص ۱۶۴
- ۴۳- ابن اثیر حوادث سنه ۱۵۰
- ۴۴- تاریخ ایران دکتر زرین کوب ص ۵۴۱
- ۴۵- بیان الادیان ص ۴۸۱ ابوالمعالی حسینی العلوی
- ۴۶- تاریخ بخارا تألیف نرشخی ص ۶۴ چاپ پاریس
- ۴۷- تجارب السلف ص ۱۲۱-۱۲۲
- ۴۸- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۶ نقل از تاریخ آسیای مرکزی بارتولد ص ۳۹
- ۴۹- دو قرن سکوت ص ۱۸۰ نقل از آثار البلاد قزوینی
- ۵۰- افغانستان بعد از اسلام عبدالحی حبیبی ص ۳۲۶

- ۵۱- ماه نخب ، سعید نفیسی ص ۱۹ چاپ سوم
 ۵۲- تاریخ ایران ، اکرم بهرامی ص ۲۳۹
 ۵۳- تاریخ بخارا ص ۸۸
 ۵۴- دو قرن سکوت ص ۲۳۲
 ۵۵- سیاست نامه ص ۱۷۳ چاپ خلغالی
 ۵۶- دو قرن سکوت ص ۲۳۴
 ۵۷- البدء والتاریخ ج ۴ ص ۳۰-۳۱
 ۵۸- دو قرن سکوت ص ۲۳۵
 ۵۹- سیاستنامه ص ۱۷۳
 ۶۰- بابک خرم دین، سعید نفیسی ص ۳۷ چاپ ۱۳۴۸
 ۶۱- همان مأخذ ص ۲۲
 ۶۲- اخبار الطوال ص ۳۳۸
 ۶۳- دو قرن سکوت ص ۲۳۷
 ۶۴- الفهرست ص ۴۸۰
 ۶۵- بابک خرم دین ص ۴۳
 ۶۶- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب ص ۵۴۵
 ۶۷- بابک خرم دین ص ۳۲ نقل از طبری
 ۶۸- الفرق بین الفرق ابو منصور بغدادی ص ۲۰۳
 ۶۹- التنبیه والاشراف ص ۳۰۵
 ۷۰- دو قرن سکوت ص ۲۴۰ و تاریخ ایران، اکرم بهرامی ص ۲۴۵
 ۷۱- البدء والتاریخ مقدسی ج ۶ ص ۱۱۷
 ۷۲- مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۵۱
 ۷۳- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۳۳
 ۷۴- سیاست نامه ص ۱۷۶
 ۷۵- بابک خرم دین ص ۸۱ در بعضی اذمتون (کنیه) بابک آمده درک به تاریخ ایران، اکرم بهرامی ص ۲۴۶
 ۷۶- طبری ج ۱ ص ۳۰۸
 ۷۷- دو قرن سکوت ص ۲۴۹
 ۷۸- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب ص ۵۴۶
 ۷۹- زندگی مازیار، بقلم مجتبی مینوی ص ۳۰
 ۸۰- فتوح البلدان- بلاذری ص ۳۳۴

- ۸۱- تاریخ ابن واضح یعقوبی ج ۳ س ۲۰۲
- ۸۲- دو قرن سکوت س ۲۶۸
- ۸۳- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۱ س ۲۲۲
- ۸۴- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب س ۵۴۷
- ۸۵- تاریخ مذاهب اسلام ترجمه دکتر مشکور س ۱۹۲
- ۸۶- التزیه والاشراف ۱۳۸
- ۸۷- مروج الذهب ج ۱ س ۸۲
- ۸۸- فتوح البلدان س ۴۱۸
- ۸۹- تاریخ یعقوبی ج ۳ س ۱۹۲
- ۹۰- وکان فائد جیوش الممتصم. ضعی الاسلام ج ۱ س ۴۶
- ۹۱- مجله مهر سال سوم س ۱۶۰
- ۹۲- اذاظفرت بالعرب شدخت رؤوس عظامهم بالدبوس البیان والتیین جاحظ ج ۳ س ۳۳
- ۹۳- مروج الذهب ج ۲ س ۲۷۷
- ۹۴- الفرج بعد الشدة ج ۲ س ۲۸
- ۹۵- تاریخ ترورهای سیاسی، سرتیب یکرنگیان س ۱۰۳-۱۰۴
- ۹۶- والعربی بمثولة الکلب اطرح له له کسرة ثم اضرب راسه بالدبوس ضعی الاسلام س ۱۵۰
- ۹۷- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب س ۵۴۸
- ۹۸- درباره محاکمه افشین رک به تاریخ طبری ج ۱۰ س ۳۶۴ والکامل ابن اثیر ج ۲ س ۱۹۰ و تاریخ ابن خلدون
- ۹۹- ضعی الاسلام ج ۱ س ۱۵۱
- ۱۰۰- همان ماخذ ج ۱ س ۱۵۲ گاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
- ۱۰۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا ج ۱ س ۲۶
- ۱۰۲- تاریخ ایران، دکتر زرین کوب س ۶۰۷ گاه علوم انسانی
- ۱۰۳- الفرج بعد الشدة تنوخی ج ۱ س ۷۴ و اغانی ابوالفرج ج ۱۱ س ۱۳
- ۱۰۴- پرتو اسلام (ترجمه ضعی الاسلام) ج ۲ س ۷۳-۷۴
- ۱۰۵- ضعی الاسلام ج ۱ س ۴۸
- 106- Darmesteter, les origines de la poésie Persanne P. 8, Paris 1887 .
- ۱۰۷- تاریخ ادبیات، دکتر شلق س ۳۷ چاپ ۱۳۳۸
- ۱۰۸- تذکره دولتشاه چاپ برون س ۲۵